

برنامه صعود حضرت بهاء الله

- 1- مناجات قلم اعلى در ذكر رزايا و بلايا
 - 2- ذكر دسته جمعى (هل من مفرج غير الله...) ۵ بار
 - 3- گزیده ای از قسمت فارسی لوح بهاء
 - 4- لوح حضرت عبدالبهاء
 - 5- زندان سیاهچال
 - 6- وقایع حیات مبارک در یک نگاه
 - 7- تأثیر ذکر مصائب جمال مبارک
 - 8- حکایت (جمال مبارک را فراموش نکنید)
- تنفس
- 9- مناجات حضرت بهاء الله
 - 10- مناجات حضرت عبدالبهاء
 - 11- لوح مبارک شکر شکن
 - 12- لوح حضرت عبدالبهاء
 - 13- سرگونی به ادرنه
 - 14- حکایت (شب صعود در محضر حضرت عبدالبهاء)
 - 15- سرگونی از ادرنه به عکا
 - 16- حکایت (عموم اصحاب از مسجونیت در محضر حضرت معبود شاد و مسرور بودند)
- تنفس
- 17- مناجات حضرت بهاء الله
 - 18- مناجات حضرت عبدالبهاء

19- قسمتی از لوح مریم

20- لوح حضرت عبدالبهاء

21- حکایت (آخرین زیارت در ایام نقاوت مبارک در قصر بهجی)

22- خروج از سجن اعظم

23- حکایت (سرمشقی از گذشت و بزرگواری)

تنفس

24- مناجات حضرت عبدالبهاء

25- قسمت‌هایی از لوح حروفات عالین

26- لوح حضرت عبدالبهاء

27- کتاب عهدی

28- شعر

تنفس

29- مناجات حضرت بهاء الله

30- شرح صعود

31- حکایت (به سلطان بگو که این ارض ازید تو خارج خواهد شد)

32- آرامگاه حضرت بهاء الله: روضه مبارکه

33- زیارتنامه مبارک

34- مناجات خاتمه

لَمْ أَدْرِ مَنْ آتَى بِلَائِي أَشْكُو إِلَيْكَ يَا إِلَهِي عَنْ سِجْنِي فِي أَشْهَرِ مَعْلُومَاتٍ أَوْ عَمَّا وَرَدَ عَلَيَّ فِيهِ مِنْ سَلْسِلِ
الَّذِي كَسَّرْتَ عُقَّتِي مِنْ ثِقَلِهَا أَوْ حَدِيدِ الَّذِي كَانَ عَلَيَّ رِجْلِي عَمَّا أَكْتَسَبْتَ أَيْدِي الْأَشْقِيَا... أَوْ أَذْكَرُ يَا إِلَهِي حِينَ
الَّذِي أَخَذُونِي وَأَذْهَبُونِي مِنْ قَرِيهِ إِلَى مَدِينِهِ وَكَانَ رَأْسِي عُرْيَانًا وَرِجْلِي مُتَحَاقِبًا وَعُنُقِي مَغْلُولًا وَيَدَايَ مَشْدُودًا ثُمَّ
اجْتَمَعُوا عَلَيَّ الْعِبَاد... فَوَجَمَالِكَ الْقَدِيمِ وَأَنْوَارِ وَجْهِكَ الْبَدِيعِ وَرَدُّوا عَلَيَّ مَا أَسْتَحْيِي أَنْ أَذْكَرَهُ بَيْنَ يَدِكَ وَ
الْقَلَمُ لَنْ يَحْرَكَ عَلَيْهِ وَالْمِدَادُ لَنْ يَجْرِيَ بِهِ وَاللُّوْحُ لَنْ يَحْمَلَ وَالنَّفُوسُ لَنْ تَطِيقُ

توقیعات مبارکه (۱۹۵۲-۱۹۵۷) ص ۴۶

4- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای مبتلای آلام از مصائب وارده و مشقات حاصله و بلايای متوالیه محزون مباش جمال قدم روحی لاسمه
الاعظم فدا در مدت مدیده که افق امکان به انوار ساطع لائح بود آنی راحت نفرمودند و دقیقه ای آسایش
نیافتند. صد هزار بلا در هر آنی وارد و صد انواع رزایا در هر دمی حاصل. با وجود این در جمیع احوال از موارد
بلا اظهار سرور فرمودند. پس تو که گریبان را به محبت حقیقی او چاک کردی شکر کن که در موارد بلا شریک و
سهیم دلبر بی همتا هستی و انشاءالله در ملکوت ابهی انیس و جلیس ملاء اعلی. از فضل الهی امیدوارم که
عنایتی در حق آن جناب واقع شود که در جمیع شئون مسرور باشی

عع

بشاره النور ص ۲۲۳

هو الله البهی الابهی

ای کنیز خدا آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطراب را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آنکه قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مَرشوش و مُحَمَّر گشته به دَم بغضاء در بین ارض و سَمَا و در کل حین به ندا حَزین ندا فرماید و هرگاه از دوستان استغاثه نماید و یا از مُحَبَّان استعانت جوید به شمشیرهای حسد تقرَّب جویند و به تیغهای رشک و غضب اجابت نمایند این چنین بوده است امر این جمال مظلوم اگر هستی تو از عارفین و در این وقت جمال ابهی در بئرِ ظَلما مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر یافتی تو سیاره عما را او را بر این بئرِ ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دَلو وفا را در این بئرِ ظَلما فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و به لحظات و نظرات او مُستَضی شوند عالمیان . ای کنیز من آیا در محل خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آنکه خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و مُعینی مشاهده نماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است... قسم به جمال ذوالجلال که بلا یاء این جمال اعظمت و اکبرت است از بلا یاء اولین و آخرین اگر هستی تو از گواهان و در این وقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب به ندا حَزین ندا می فرماید و از احبای خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی به قدرت و سلطنت الهیه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید

آثار قلم اعلی ج ۷ ص ۱۵۹

5- زندان سیاهچال

حضرت بهاء الله را به درون سیاهچالی زیرزمینی افکندند که مدت چهار ماه را در آن مکان بسر بردند. زندان بی نهایت تاریک بود. حضرت بهاء الله را داخل دالانی ظلمانی نمودند و از سه پله سرایشب گذرانده وارد سیاهچال نمودند. هیكل ایشان را آنقدر خم کردند تا به زمین زنجیر شوند. ایشان به سایر زندانیان نیز زنجیر شده، پای مبارک در گُند قرار گرفت. نفوسیکه در آن زندان با حضرت بهاء الله بودند... سارقین اموال، قُطاع طریق و قاتلین نفوس بودند. زندان جز راه ورودی منفذ دیگری نداشت. با وجود موشها، محل مناسبی برای تولید انواع امراض بود. آن نقطه سرد مرطوب و تب خیز به نحو وحشتناکی آکنده از روائح مُنتنه برخاسته از کثافات دائم التزاید بود.

سه روز و سه شب غذا و آب به حضرت بهاء الله داده نشد. دو زنجیر معروف که هر کدام قریب یکصد پوند وزن داشتند، و تنها برای تنبیه خطرناکترین جانیان مورد استفاده قرار می گرفت، به نوبت بر گردن آن حضرت گذاشته می شد. این یوغ آهنین پوست و گوشت را شکافت. امکان خوابیدن وجود نداشت... در این زندان مخوف بود که مأموریت حضرت بهاء الله آغاز شد. درست همانطور که در رود اردن کبوتر بر حضرت مسیح نازل شده شروع رسالت آن حضرت را بشارت داد، در این سیاهچال منفور که سلطان ایران ایشان را در آن محبوس ساخته بود، همان روح قدسی بر حضرت بهاء الله تجلی کرد

زندانی و سلاطین ص ۱۵

6- وقایع حیات مبارک در یک نگاه

هیکل مبارک جمالقدم در سال ۱۲۳۳ هجری در طهران متولد شدند و در سال ۱۲۵۱ تاهل اختیار فرمودند و در سنه ۱۲۶۰ هجری که سال ظهور طلعت اعلی بود از عمر مبارک جمالقدم بیست و هفت سال گذشته بود و در سی و دو سالگی عازم بدشت گردیدند و در ۳۳ سالگی در شهر آمل مورد صدمه و آزار اهل عناد گشته و در ۳۵ سالگی سفر اول عتبات پیش آمد و پس از مراجعت در ۳۶ سالگی بحبس سیاه چال طهران مدت چهار ماه گرفتار بودند و در سن ۳۷ سالگی از طهران با عائله مبارکه ببغداد سرگون گشته و در ۳۸ سالگی بسلیمانیه غیبت فرمود و در حین مراجعت از سلیمانیه ببغداد چهل سال از عمر مبارک میگذشت و در ۴۷ سالگی از بغداد با عائله مبارکه و اصحاب بجانب اسلامبول رهسپار شدند و پس از چهار ماه توقّف بادرنه عزیمت فرمودند و در پنجاه سالگی اعلان عمومی امر باهل عالم نمودند و در ۵۳ سالگی از ادرنه بعکا سرگون شدند و در یوم ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۵ هجری وارد عکا گردیدند و در ۷۷ سالگی بممالک اُخری صعود فرمودند.

ایام تسعه ص ۴۰۶-۴۰۷

7- تأثیر ذکر مصائب مبارک

چرا هر سال دست کم در شبهای صعود مبارک ما گرد هم می نشینیم و از مصائب حضرتش یاد می کنیم؟

اگر منظور اینست که ما متأثر و متألم شویم که غم و غصه در عالم فراوان است و از ناله و اندوه حاصلی بر نمی خیزد. اگر هدف آنست که بر این نفوس مقدسه رقت آوریم و دلسوزی کنیم که آنان به گواهی خویش داوطلب رزایا و بلایا بوده اند و کجا نیازی به اشک افشانی و غمخواری ما دارند...

هدف از ذکر مصائب حضرت بهاء الله تفکر و اندیشه در صدمات و لطماتی است که به حضرتش وارد شده است و این تأمل و تعمق باید به ثبوت و رسوخ در محبت آن مظهر الهی انجامد و به عشق به جمال مبارک منتهی شود

...

جناب جورج تانزند می گویند: "مصائب حضرت بهاء الله ما را قادر می سازد که عظمت حبّ او را به عالم انسانی درک کنیم و آنچه او برای محبت ما تحمل کرده است، قدرگذاریم. مطالعه تاریخ این مصائب ما را متوجه ستمگری و تباهی عالمی می سازد که او ما را از آن نجات داده است. این مطالعه معنای نجات روحانی را روشن می کند ضمناً نشان می دهد که خداوند شکست ناپذیر است. مطالعه مصائب حضرت بهاء الله، مطالعه عظمت خداوند و حبّ او به انسان است."

پیام بهائی ش ۱۹۸ ص ۱۷

8- جمال مبارک را فراموش نکنید

ذکر ایام بعد از صعود بود و این که احباء از باغ رضوان با کوزه های گل برسر، مناجات خوانان به روضه مبارکه می رفتند و این که چطور حضرات ناقضین این دستگاه را به هم زدند و از جمله بیانات مبارکه این بود: من بعد خیلی معرکه می شود. ملوک ارض کوزه های گل بر سرشان از مقام اعلی یک سر مناجات کنان به روضه مبارکه خواهند رفت. اساسش را من گذاشتم. باری احبای الهی، جمال مبارک را فراموش نکنید. بسیار از جهت ما صدمات و بلایا دیده، تحمل مشقّات کرده، به آستان مقدس او وفا داشته باشید. جمیع فکرتان و ذکرتان را "اجعل اورادی و اذکاری کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً" هیچ ذکری جز تو ندانم، جمیع اذکار و

اوراد من ذکر واحد است و آن ذکر تو است و جمیع اوقاتم حصر در خدمت امر تو. انسان اگر تعلق به نفسی داشته باشد، ولو آن تعلق از عالم آلودگی باشد، ابداً فراموش نمی کند، همیشه پیش چشمش است. دیگر معلوم است اگر تعلق به محبوب جهانیان داشته باشد. از حضرت بولس مسئله ای از فلسفه سؤال کردند. گفت پیش از آن که من حضرت مسیح را بشناسم عالم بودم، فیلسوف بودم، از هر چیزی خبر داشتم. وقتی حضرت مسیح را شناختم، هر چه بود فراموش کردم. اگر از مسیح خبری می خواهید، از من پرسید. از مادون او هیچ خبری ندارم.

در ظلّ شجره میثاق خاطرات بدیع بشرویه ای ص ۱۹۸

9- مناجات حضرت بهاء الله

الها معبودا مسجودا

این مشت خاک را از اهتزاز کلمه مبارکه منع منما و از حرارت محبت محروم مساز. دریاهاى عالم بر رحمت محیطهات شاهد و گواه و آسمانها بر رفعت و عظمت مقرر و معترف. ای دریای کرم قطره ئی بشطرت توجه نموده و ای آفتاب جود وجود جودت را طلب کرده هستیت مقدّس از دلیل و برهان و استوائت بر عرش منزّه از ذکر و بیان. رجای افئده و قلوب و ارتفاع ایادی نفوس بر بخششت گواهیست صادق و شاهدیست ناطق چه که اگر کرم نبود دست ارتفاع را نمی آموخت تراب چه و ارتفاع چه. ای کریم نیر رحمتت از افق هر شیء ظاهر و نجم عطایت از هر شطری ساطع. محتاجان بابت عطایت را میطلبند و عشاق رویت لقاییت را. چون خلق از تو و امید مکنونه قلب از تو سزاوار آنکه امام وجوه اغیار محرمان کویت را بطراز جدیدی مزین نمائی و باسم بدیعی فائز فرمائی. توئی آنکه از ارادهات ارادات عالم ظاهر و از مشیّت مشیّات امم نافذ رجا از قلوب طالبانت قطع نشده و نمیشود. گواه این مقام کلمه مبارکه (لا تَقْنَطُوا). ای کریم عبادت در بحر نفس و هوی مشاهده میشوند نجات را آمل و بخششهای قدیمت را سائل. توئی قادر و توانا و معین و دانا.

هوالبهی

ای طیب حبیب اگر حکیم حاذق ماهری، دردمندم، درمانی کن؛ علیم، علاج آسانی بنما؛ داغ درونم را سکون و خمودی بخواه و حُرقت دلم را خفتی بده؛ جگر مجروح را مرهمی کن و احشاء محروق را ترش‌حی احسان کن. درد این عبد، فُرقت جمال ابهی؛ زخم این دل، هجران آن دلبریکتا؛ بیماری این جان، حرمان از مشاهده آن روی جهان آراء؛ درمانش، جوار رحمت کبری و صعود به ملکوت ابهی. رَبِّ یَسِّرْ لی هذا والبهاء علی اهل البهء فی النّشأه الأخری. ع ع

منتخبات مکاتیب جلد ۵ ص ۲۰۸

هوالله

ای یاران الهی، جمال قدم واسم اعظم با یدِ بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهرگشت جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع وجدال منع فرمود ابواب حب والفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد. ظلمت جنگ وجدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد. پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید و البهء علیکم یا احباء الله ع ع

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۷۹

هو العلی الاعلی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هرچه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن مُحَبَّانِ کوی محبوب و مُحَرِّمانِ حَریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مُهَلِّک به یاد دوست مَواجِد و در بادیه‌های مُتَلَف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و به جمال دوست گشوده‌اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پرتو گل پرواز نمایند و به جناح تو سل طیران کنند. نزدشان شمشیر خون ریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از شیرام مقبول تر.

تا کند در هر نفس صد جان نثار

زنده دل باید در این ره صد هزار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکو است این ساعت و چه مَلِیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده، گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بی زاریم و از هرچه غیر او است در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر اُنس آشیان سازیم و به منتهی مقامات حُب منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت رب الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود.

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و به کمال جد در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولکن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح، بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر

جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن. نغمهٔ بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

نفحات ظهور حضرت بهاء الله ص ۱۶۴

17- مناجات حضرت بهاء الله

الها پروردگارا محبوبا مقصودا

بتو آمده‌ام و از تو می‌طلبم آنچه را که سبب بخشش تو است. توئی بحر جود و مالک وجود. لازال لحاظت علّت ظهور بخشش و عطا. عباد خود را محروم منما و از بساط قدس و قرب منع مفرما. توئی بخشنده و مهربان. لا اله الا أنت العزيز المّان.

ادعیه محبوب ص ۳۳۵

13- سرگونی به ادرنه

سفر حضرت بهاء الله از اسلامبول به ادرنه به مدت ۱۲ روز در زمستانی فوق العاده سرد و با نهایت مشقت و سختی انجام گرفت. ذات مقدس حضرتشان در سوره ملوک میفرمایند:

"وَأَخْرَجْنَا عَنْهَا بَدِلَهُ الَّتِي لَنْ تُقَاسَ بِهِ ذَلُّهُ فِي الْأَرْضِ".

و نیز میفرمایند: "وَلَمْ يَكُنْ لِأَهْلِی وَلِلَّذِينَ هُمْ كَانُوا مَعِی مِنْ كِسْوِهِ لَتَقِيَهُمْ عَنِ الْبَرْدِ فِي هَذَا الزَّمْرِيرِ".

و حضرت ولی امرالله میفرمایند: "آن مظلومان را در بحبوحه سرمای زمستان به ارض سرّ که در اقصی نقاط سرحدی مملکت قرار داشت، به وضع ناهنجار و فظیعی تبعید نمود".

و نبیل مینویسد: "تبعید به ذلت کبرائی به عمل آمد که قلم از ذکرش به نوحه درآید و ورق از وصفش خجل و شرمنده گردد".

در این سفر مظهر الهی و عائله مبارکه وسائل و ملبوس کافی نداشتند و با چند گاری تحت مراقبت مأمورین به کمال مشقت و سختی حتی در طوفان برف و یخبندان حرکت میفرمودند. شدت سرمای بیسابقه در آن منطقه به حدی بود که روی چشمه ها را هم یخ پوشانیده بود و در طول راه اشخاصی ملاحظه شدند که از فرط سرما منجمد شده بودند...

با این وضع و با این ظلم جمال کبریاء حضرت بهاءالله و عائله محترمه و اصحاب در اول رجب ۱۲۸۰ هجری قمری برابر ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی وارد ادرنه شدند.

حضرت بهاءالله - ریاض قدیمی ص ۸۲ و ۸۳

14- حکایت (شب صعود در محضر حضرت عبدالبهاء)

چند روزی بود که خاطرها افسرده، دلها گرفته، جانها پژمرده بود... لحن مبارک هم در بیانات گویا مثل سابق نبود؛ میگفتند علت آن است که هفتادم نوروز نزدیک شده و بعد مذکور شد که فردا شب، شب صعود مبارکست تا صبح باید بیدار نشست و به عزاداری مشغول شد... بالاخره آن شب فرا رسید، همه احباب حیفا و عکا که مایل به بیداری و شب زنده داری بودند در مسافرخانه به عزاداری و گریه و زاری مشغول شدند، آیات و الواح مبارک تلاوت میشد، هیکل میثاق هم تشریف آوردند، آثار حزن و الم از در و دیوار گویا می بارید... در هنگام سحر ما را احضار فرمودند و هر یک را یک شیشه گلاب و یک شمع روشن عنایت فرمودند و در آن هنگام قبل از طلوع فجر از دروازه شهر بیرون آمده ردیف دو بدو همگی نوحه کنان به ساحت قدس روضه ی مبارکه متوجه شدیم، دوسه نفر که صاحب صوت بودند به امر مبارک هر یک بنوبت مشغول تلاوت شدند،... حالت تضرع و زاری چنان بود که گوئی ارواح تسلیم میشد. گاهی مناجات، گاهی، ابیات مشرق آیات خوانده میشد همینکه داخل روضه مبارکه شدیم به امر مبارک گلاب را در باغچه گلکاری داخل صحن بیای گلها نثار کردیم و شمع های سوزان را در خاک نشانیدیم و همگی با حال تضرع ایستادیم و هیکل مبارک با حالت زاری زیارت نامه را مثل همیشه تلاوت فرمودند اما از اثر حزن مبارک چنان گریه بی اختیاری دست داده بود که خودداری ممکن

نیست؛ هیکل میثاق به اطاق دیگر تشریف بردند، ما بیشتر بی اختیار شدیم گریه و ناله مجال تلاوت نمی داد. خصوصاً وقتی که چشمهای اشک آلود مبارک بنظر می آمد طاقت نمی ماند... باری به هر زحمتی بود خود را ساکت نموده مشغول تلاوت شدیم و در حین طلوع شمس از صحن مبارک بیرون آمده به اطاق مسافرخانه بهجی در زیر قصر رفتیم و به صرف چای و رفع خستگی مشغول شدیم... خلاصه پس از صرف چای و رفع کسالت مجدداً داخل روضه شدیم کلمات عالیات تلاوت شد

خاطرات نه ساله ص ۷۹

15- سرگونی از ادرنه به عکا

یک روز صبح مأمورین حکومت بغتاً دور منزل مبارک را گرفتند و حکم دولت مبنی به لزوم ترک ادرنه تحت مراقبت مأمورین را ابلاغ نمودند بدون این که معلوم باشد مقصد کجاست و یا چه نفوسی از اصحاب اجازه دارند که در خدمت آن حضرت سفر نمایند. در همین موقع احباء را نیز متعاقب احضارهای اخیر مجدداً بدارالحکومه برده و استنطاق نمودند تا چون مثبت گردد که بهائی هستند، فوراً آماده خروج از ادرنه گردند؛ بدون اینکه معلوم باشد به کجا تبعید خواهند شد. این حکم دولتی از طرفی و عشق شدید اصحاب که بتوانند در خدمت مولای معبودشان تبعید گردند از طرف دیگر موجب شد که احباء مال التجاره و دارائی خود را در حراج و یا به ثمن بخص از دست بدهند و منقطعانه آماده حرکت شوند...

«وقتی دستور باب عالی صادر شد که جمال قدم و عائله مبارک از ادرنه سرگون شوند و احباء نمیدانستند که عاقبت آنان چه خواهد بود، حاجی جعفر که تصور کرد به اصحاب اجازه همراهی نمیدهند گلوی خود را با تیغ برید. در همان هنگامه که عساکر اطراف خانه را احاطه کرده و غوغا و هیاهو از هر سو بلند بود، این خبر به جمال مبارک رسید. فوری به عیادت او تشریف بردند. معلوم شد که حاج جعفر از قبول دکتر و بخیه گلو امتناع میورزد. جمال قدم سر او را روی زانوی خودشان گذاشتند و دست به سر و صورت او مالیده فرمودند، به خون حضرت اعلی قسم که من به هر جا وارد شوم تو را میخوامم و یقین کن که کلام من دو نمیشود. حال حرکت شما مناسب نیست. بگذار معالجه کنند و بهتر بشوی و بتوانی حرکت کنی. من فوری ترا خواهم خواست. حاج جعفر پس از حصول اطمینان تن به معالجه داد.» حضرت عبدالبهاء در کتاب مبارک تذکره الوفا در شرح حال جناب حاجی

محمد جعفر مزبور میفرمایند: «...حکومت اجازه سفر کل احباب به معیت مبارک داد و این به برکت حرکت عاشقانه حاجی مذکور شد.» و درباره او میفرمایند: "بعد از دو ماه جناب حاجی با برادر حاجی تقی وارد قلعه عکا شدند و به مسجونین انضمام یافتند".

حضرت بهاءالله - ریاض قدیمی ص ۱۰۰ و ۱۰۱

18- مناجات حضرت عبدالبهاء

هُوَ اللهُ

ای پروردگار این دوستان یاران تو اند و این جمع عاشقان پریشان تو ملجأی جز پناه تو ندارند و مأمنی بغیر از بارگاه تو نجویند پس مدد فرما و عنایت و نصرت فرما و هدایت و به آنچه رضای خودت است دلالت کن و بر امرت مستقیم و استوار بدار بیچارگانیم آوارگانیم درماندگانیم افسردگانیم پژمردگانیم جانی ببخش روانی بده دری بگشا گشایشی بنما سر و سامانی بخش درد را درمانی بنما زخم را مرهمی کن و زهر را شکری نما ظلمات را انوار کن و زحمات را راحت آشکار جز تو ندانیم جز تو نجوئیم جز نامت نگوئیم جز در بادیه محبتت نپوئیم مرحمت فرما عنایت کن هدایت بخش آنک انت القوی القدير. ع ع

مناجاتهای چاپ آلمان ص ۲۲۰

16- عموم اصحاب از مسجونیت در محضر حضرت معبود شاد و مسرور بودند

شدت مظالم و کثرت مصائب و حدت بلایا به حدی بود که قلم اعلی فرمود: «از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت.» مع هذا عموم اصحاب از مسجونیت در محضر حضرت معبود شاد و مسرور بودند؛ چنانکه حضرت عبدالبهاء در این باره میفرمایند: "وقتی که وارد عکا شدیم در چنان مصیبتی که جمیع در زحمت و بلا بودیم، لذت و سروری داشتیم که به گفتن نیاید. وقتی هفتاد نفر از اصحاب در قلعه محبوس بودند، همه مبتلا به تب شدید شدند. به درجه ای که هیچیک قادر بر حرکت نبود، الا من و آقا رضا که مشغول پرستاری احباب و تهیه دوا و شوربا بودیم. اتفاقاً منزل من هم در اطای واقع که فرش آن از سنگ بود و بسیار رطوبت

داشت و آن اطاق را به جهت غسلخانه ساخته بوده اند. با آن حالت ابتلاء در ظل حضرت بهاءالله چنان مسرور بودیم که هرزحمتی را راحت میدانستیم".

سبحان الله این شادی و مسرت اصحاب الله در بحبوحه مصائب شدید و بلیات صعبه همیشه وجود داشته است؛ چنانکه در حین سرگونی از ادرنه به گالیبولی نیز در لوحی... کاتب وحی مینویسد: "دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع به مثل آن که به عیش میروند".

حضرت بهاءالله - ریاض قدیمی ص ۱۱۰ و ۱۱۱

19- قسمتی از لوح مریم

هُوَ الْمَحْزُونُ فِي حُزْنِي

ای مریم مظلومیتم مظلومیتم اسم اولم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مُبین باریده اخراج از وطنم سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه. در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحت از فراش سر بر نداشتم قسم بجمال حقّ که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند. اگر درست مشاهده نمائی عُیون عظمت خلف سُرادق عصمت گریان است و انفس عزّت در مکمن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع

ایام تسعه ص ۳۶۶

... جمال مبارک روحی لاجبائه الفدا هر چند بی نهایت اذیت و جفا دیدند و شدت ابتلاء کشیدند و هیکل منیر اسیر زنجیر سجن یوسف الهی گردید و ایام بقا در این جهان فانی ابداً نیاسود؛ بلکه زار و زبون از مملکتی به مملکتی سرگون شد و در سجن اعظم به ملکوت عزت، مرکز فیض ابدی صعود فرمود؛ ولی الحمدلله نفوسی تربیت فرمود که آن نفوس جواهر وجودند و از اصحاب قلوب؛ خالصند و صادقند؛ سر پرشور دارند و شیدایی و سودایی دلبر آفاقند؛ مشتعل و منجذبند و قائم بر خدمت...

منتخبات مکاتیب جلد ۴ ص ۵۲

21- آخرین زیارت در ایام نقاهت مبارک در قصر بهجی

شرح آخرین تشرّف به حضور جمال اقدس ابھی خاطرهای تاریخی و در عین حال بسیار محزن بود: شهر شوال ۱۳۰۹ هجری قمری.

وقت غروب با حضور حضرت عندلیب و خُدام مشرف شدیم بدین معنی که روز ۱۰ یا یازدهم از نقاهت مبارک بود نزدیک غروب خبر دادند که امر مبارک است هر که در قصر از مسافر و مجاور و خُدام حاضر است مأذون است. لذا بخاکپای محبوب عالم مشرف و فائز گشتیم. بستر مبارک در وسط اطاق روی زمین مبسوط بود تشک و لحاف هردو ملفوف سفید داشت هیکل مبارک به بالش های پر، دو یا سه بالش تکیه فرموده بودند میرزاضیاءالله و بدیع الله با بادبزن های دستی معمولی به بادزدن هیکل اطهر انور مشغول بودند ضعف مبارک شدید و صوت مبارک ضعیف بود پس از اظهار عنایت، با حالت ضعف و صوت خفیف ولی بسیار شمرده آیات فراق و کلمات افتراق از لسان عظمت جاری شد و در باره اتحاد و محبت بیانات و وصیت و نصیحت می فرمودند. و این فقرات از کتاب مستطاب اقدس را تلاوت می فرمودند قوله تعالی :

قُلْ يَا قَوْمِ لَا يَأْخُذْكُمْ الاضْطْرَابُ اِذَا غَابَ مَلَكُوتُ ظَهْرِي وَسَكَنَتِ امْوَاجُ بَحْرِيَانِي اِنَّ فِي ظُهْرِي لِحِكْمَةً وَفِي غَيْبِي حِكْمَةً اُخْرٰى مَا اَطَّلَعُ بِهَا اِلَّا اللّٰهَ الْفَرْدَ الْخَبِيْرَ وَنَرِيْكُمْ مِنْ اَفْقٰى الْاِبْهٰى وَنَنْصُرُ مَنْ قَامَ عَلٰى نَصْرَةِ اَمْرِيْ بِجُنُوْدٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ الْاَعْلٰى وَقَبِيْلِ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ الْمُقْرَبِيْنَ . يَا اَهْلَ الْاِنْشَاءِ اِذَا طَارَتِ الْوُرُقَاءُ عَنِ الْاِيْكَ الْاِنْشَاءِ وَقَصَدَتِ الْمَقْصِدَ الْاَقْصٰى الْاِخْفٰى اِرْجِعُوْا مَا لَا عَرَفْتُمْوْهُ مِنَ الْكِتٰبِ اِلَى الْفَرْعِ الْمُنْشَعْبِ مِنْ هٰذَا الْاَصْلِ الْقَوِيْمِ .

یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سُتِرت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نُصرة امری و اعلاء کلمتی
بین العالمین

و نیز در وحدت و اتحاد و محبت و وداد و دوری از اختلاف و شقاق بیانات و نصایح فرمودند.

پس از استماع این آیات باهرات از فم اطهر مولی البینات دیگر حال این عباد معلوم است حضرت عندلیب بکلی منقلب شده بصوت جلی با اشک روان و دل بریان بکلمه یابها یابها ناله و فغان نمودند. هیکل اطهر سپس حاضرین را مرخص و فی امان الله فرمودند لذا طواف نموده از اطاق با نهایت احزان و احتراق بی پایان از فراق محبوب امکان خارج شدیم و در آن یوم هموم و غموم چنان بر وجود نابود این ناتوان مستولی گردیده بود که اقلام عالم از تحریر و تقریرش بالمره عاجز و قاصر است... این روز تشرّف این ذره ناتوان بساحت قدس جمال اقدس ابهی جلّت عظمته و تعالت قدرته بود. بعد از آن روز بنده هم تب کردم و مریض شدم.

بدین ترتیب تابش آفتاب شمس حقیقت که از مشرق اراده پروردگار در عالم ادنی طلوع نموده بود در گردش طبیعت جسمانی حیات خویش به پایان رسید و در مغرب زمان افول فرمود. روشنائی حاصله از سرور و وصل و دیدار جانان در هاله تاریکی غم جدائی فروخزید و نشئه شادی از دامان دلهای مشتاقین رخت برکشید

طراز الهی ج ۱ ص ۱۱۷

22-خروج از سجن اعظم

مصطفی ضیاء افندی از ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۱ حاکم عکا شد و او به قدری خاضع و محب گردید که اظهار نمود جمال قدم هر وقت بخواهند میتوانند از قلعه عکا خارج شوند و در حومه اقامت فرمایند؛ ولی مظهر الهی از این اجازه حکومتی استفاده نفرمودند. حتی حضرت عبدالبهاء که در جون ۱۸۷۷ قصر مزرعه را در دو مایلی قلعه عکا اجاره و تعمیر و آماده فرموده و کالسکه تهیه نمودند و سه بار از حضور مبارک استدعا کردند که به خارج قلعه تشریف فرما شوند، قبول نفرمودند و اظهار داشتند که «من زندانی هستم». تا این که حضرت عبدالبهاء از شیخ علی میری که مفتی عکا یعنی فقیه و قاضی شرع و در عین حال شیخی محترم و ذینفوذ و با ارادت به حضور حضرت بهاء الله بود خواستند که او از حضور مبارک مسئلت کند و اصرار نماید که به قصر مزرعه تشریف ببرند و او آنقدر خواهش و التماس نمود تا این که فرمودند «بسیار خوب» و در همان ماه جون ۱۸۷۷ پس از نه سال

مسجونیت در قلعه عکا از دروازه زمینی قلعه خارج گشته و حضرتشان که دوران صباوت و جوانی را در آغوش طبیعت زیبا و سرسبز مازندران گذرانیده بودند، اینک پس از نه سال محرومیت از دیدن یک سبزه، به سبزه زار حومه عکا تشریف فرما شدند. اما چگونگی کسب رضایت مبارک را به خروج از قلعه عکا از لسان احلام حضرت عبدالبهاء باید شنید که میفرمایند: "ما هر تدبیری کردیم که جمال مبارک تشریف فرمای باغ شوند قبول نمینمودند. میفرمودند ما مسجونیم و شخص مسجون باید محصور باشد. آخر چون مفتی عکا شخص بسیار محترم مصری بود، من به او گفتم میتوانی نوعی بکنی که بلکه جمال مبارک بیرون تشریف بیاورند؛ از شدت خلوصی که داشت فوراً برخاست توجه به ساحت اقدس نموده، پس از حصول اجازه چون مشرف شد، بر قدم اطهر افتاد و عرض نمود مسئلتی دارم تا قبول نفرمائید بر نمی خیزم. بسیار اصرار و التماس نمود تا وقتی که رجای او را قبول فرمودند و از قلعه بیرون تشریف آورده به قصر مزرعه که در آنجا تدارک ورود و نزول قدم مبارک دیده شده بود، تشریف فرما گشتند. عظمت امر به درجه ای بود که با وجود آنکه مسجون بودند، احدی بدون اجازه نمیتوانست به حضور مبارک مشرف شود؛ حتی متصرف عکا چند سال بود که استدعای اذن حضور مینمود اعتناء نمیفرمودند".

حضرت بهاءالله - ریاض قدیمی ص ۱۲۵ و ۱۲۶

۳۰-- شرح صعود

حضرت بهاءالله عز اسمه الاعلی... بعد از عروض تب به مدت چند روز که آنهم قطع گردید و بعد از اظهار رضایت از طائفین حول و ابراز عطوفت به اهل حرم و ذکر وصیت نامه سپرده شده به حضرت عبدالبهاء در... ۲۹ می ۱۸۹۲ برابر ۲ ذیعهده ۱۳۰۹ هجری قمری در سن ۷۵ سالگی (۷۷ به سالهای قمری) در قصر بهجی صعود و به ملکوت حضرتشان «التي ما وَقَعَتْ عَلَيْهَا عُيُونُ اَهْلِ الاسماء» (لوح رؤیا) عروج فرمودند. پیام تلگرافی حضرت عبدالبهاء مُصَدَّر به «قَدْ أَفَلَّتْ شَمْسُ البهاء» به سلطان عثمانی عبدالحمید مخابره شد و همان روز با موافقت حکومت عثمانی عرش اطهر اقدس مبارک در خانه مجاور قصر بهجی مستقر گردید و قبله اهل بهاء و مطاف ملاء اعلی گشت.

23- حکایت (سرمشقی از گذشت و بزرگواری)

میرزا حسین خان سیاستمدار شهیر عهد ناصرالدینشاه که شخصی تحصیل کرده و تجدد طلب بود، هنگامیکه جمال مبارک در بغداد اقامت داشتند به سمت سفیر ایران در دربار عثمانی منصوب شد و این سمت را تا سرگونی حضرتش به عکا حفظ کرد. هم او بود که به نیابت دولت ایران از دولت عثمانی خواستار سرگونی جمالقدم و همراهان، نخست به مدینه کبیره استانبول و سپس به ادرنه و عکا شد و برای وصول به این اهداف چه تدبیرها که به کار برد از آنجا که حکومت عثمانی علاقه خاصی به این سرگونیها نشان نمی داد، حسین خان یک بار روزه گرفت و برای اولیای امور عثمانی پیغام فرستاد که روزه خود را نخواهد شکست مگر آنکه حکم سرگونی مبارک صادر شود. در عین حال همین حسین خان مردی بود درستکار و این همه فشار را برای اجرای اوامر طهران اعمال می نمود. حضرت بهاء الله در لوح ابن ذئب می فرمایند: "...شهادت می دهم که در خدمت دولت امین بوده به شأنی که خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده ولیکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است." اینست سرمشق بی نظیری که جمال مبارک در مورد گذشت و بزرگواری ... به عالمیان می دهند.

پیام بهائی ش ۱۹۸ ص ۲۱

24- مناجات حضرت عبدالبهاء

هُوَ اللهُ

یکتا خداوند مهربانا، هر چند استعداد و قابلیت مفقود است و مشکلات استقامت در بلایا غیر محصور، ولی قابلیت و استعداد امریست موهوب تو. خدایا استعداد بخش و قابلیت ده تا به استقامت کبری موفق آئیم و از این جهان و جهانیان درگذریم و نار محبت بر افروزیم و مانند شمع بسوزیم و بگدازیم و روشنی بخشیم. ای رَبِّ ملکوت از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان از عالم ناسوت بیزار کن و به مواهب ملکوت کامکار فرما. از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موفق فرما. سرور و شادمانی بخش و خوشی و کامرانی عطا فرما. دلها را آرام بخش و جانها را راحت عطا کن تا چون به ملکوت صعود نمائیم به لقایت فائز گردیم و در انجمن بالا مسرور و شادمان باشیم توئی دهنده و بخشنده و توانا. ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبها ص ۱۱۷

و بدرستی که تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد. بسی جانهای بیشمار که در راه دوست نثار شد و چه سرهای نامدار که بر دار مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد. کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حبّ تو جگرهای عاشقان را خسته. چهارده سنه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده. نه نعیمی از نعمت ملك برداشتند و نه نسیمی از رحمت روح ادراك نمودند. گاهی در ذلت حبس مبتلا و گاهی در بادیّه هجر مخفی. از هر وطنی مردود شدند و از هر دیاری مطرود گشتند و از هر راحتی محروم ماندند. چه خیطهای محکم که گسسته شد و چه عُروه‌های مستحکم که مقطوع گشت. از هر نصیبی بی نصیب شدند و از هر قسمتی بی بهره ماندند نعمتهای ممالک بنقمتهای مهالك تبدیل شد و شمس مشارق الوهیّه بمغارب خفا مخفی گردید و سراج ربویّه در زجاج صدور مکتوم گشت و نار ازلیّه در شجره سرّ مستور ماند و لؤلؤ صمدیّه در صدف غیب مخزون و مطلع الوهیّه در حجاب قدس مکنون. دیگر قلم کجا تواند رقم زند و یا بیان قدم بردارد و تو ای سید من و آقای من مطلعی که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته. در آنی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقرّ نگشته جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعه کبد بطعامی مرزوق نشد. گاهی اسیر کفار و بشهرها سائر و گاهی بغلّ و زنجیر معاشر.

ادعیه محبوب ص ۲۵۵

جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار مقابل من علی الأرض قیام فرمود و به ملوک و سلاطین الواح مرقوم و ارسال فرمود حتی به مرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص فرستاد و در جمیع اروپا آن لوح نشر گردید. مختصر این است که امر مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه در تحت سلاسل و اغلال بلند فرمود چه قدرتی است اعظم از این؟ و الله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست. و از اول ابداع تا به حال هیچ مظهر مقدّسی از مظاهر الهیّه در یوم خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت

نیست که ادنی شبهه حاصل شود صیت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سجن اعظم جهانگیر گشت و ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا یا اولی الانصاف.

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۲۰۵

۲۷- کتاب عهدی

اگر افق اعلی از زُحُوف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم اَیْمُ اللَّهِ در ثروت خوف مستور و خطر مکنون اُنْظُرُوا ثُمَّ اذْکُرُوا ما انزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ وِیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَّعَدَدَهُ ثَرَوَاتِ عَالَمٍ را وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قَدَرِ مَعْلُومٍ مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات، إخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و باسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیر این بیان لائح و مُشرق باید کل بآن ناظر باشند ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماس است بتقوی الله تمسک نمائید و بذیل معروف تشبث کنید براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میالائید عَفَى اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدَّرُ به الأُنْسَانُ اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان بزرگست اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی بمثابه آسمان لَدَى الرَّحْمَنِ مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضيئه مقامش اعلی المقام و آثارش مرئی امکان هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بها در صحیفه حمراء مذکور خُذْ قَدَحَ عِنَايَتِي بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمائید نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جُهَالِ اَرْضِ چون مُرَبَّای نفس و هوسند از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل یا اَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَاْمَنَاتُهُ ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند در باره ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نَهِيًا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ هَذَا اَمْرُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ وَ عَصَمَهُ مِنْ حُكْمِ الْمَحْوِ وَ زَيْنَهُ بِطِرَازِ الْأَثْبَاتِ

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم
 طُوبَى لِلْأَمْرَاءِ وَالْعُلَمَاءِ فِي الْبَهَاءِ أَوْلَيْكَ أَمْنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَمَشَارِقُ أَحْكَامِي بَيْنَ خَلْقِي عَلَيْهِمُ بَهَائِي وَرَحْمَتِي وَ
 فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ الْوُجُودَ در کتاب اقدس در این مقام نازلشده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی
 لامع و ساطع و مُشرق است یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتحاد او
 ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند
 أَنْظُرُوا مَا أَنْزَلْنَاهُ فِي كِتَابِي الْأَقْدَسِ " اذا غيض بحر الوصال وقضى كتاب المبدئ في المال توجهوا الى من اراده
 الله الذي انشعب من هذا الأصل القديم " مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الأمر فضلاً
 من عندنا و انا الفضل الكريم قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه انه هو الأمر الحكيم قد اصطفينا الأكبر
 بعد الأعظم امراً من لدن عليم خبير محبت اغصان بر کل لازم و لكن ما قدر الله لهم حقاً في أموال الناس يا
 اغصاني و افناني و ذوی قرابتی نوصيكم بتقوى الله و بمعروف و بما ينبغى و بما يرتفع به مقاماتكم براستی
 میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه
 طاهره مرضیه بوده و هست بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف
 مسازید امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناظر باشند و این کلمه علیا بمتابه آبت از برای
 اطفاء نار ضغینه و بغضا که در قلوب و صدور مکنون و مخزونست احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد
 حقیقی فائز میشوند انه يقول الحق و يهدي السبيل و هو المقتدر العزيز الجميل احترام و ملاحظه اغصان بر کل
 لازم لأعزاز امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی لمن فاز بما أمر به من
 لدن امر قديم و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و نوصيكم بخدمة الأمم و إصلاح العالم از
 ملکوت بیان مقصود عالمیان نازلشد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است نصایح قلم اعلی را بگوش
 حقیقی اصغا نمائید انها خير لكم عما على الأرض يشهد بذلك كتابي العزيز البديع

۲۸- اشعار مرثیه از دکتر یونس خان افروخته

محترق شد قلب امکان، منصعق ارکان جان

تا جمال الله در غیب بقا شد یا بها

از لقا الله تا چشم جهان محروم گشت

چشمه خورشید محروم از ضیا شد یا بها

ظلمت هجران جانان وه چه عالمگیر شد

کس نداند نور وصل تو کجا شد یا بها

چشمه ی چشم بهائی میفشاند خون دل

خون دلها جاری اندر دیده ها شد یا بها

هر چه در یوم لقا جان در نشاط و شور بود

صد چنان امروز در غم مبتلا شد یا بها

من چه گویم کاتش هجران تو در دل کرد

خود تو میدانی که در دلها چه ها شد یا بها

آنقدر بس کاندترین روز عزای جانگزا

اشک اندر دیده ی عبدالبها شد یا بها

شکر الله زانکه خورشید عطا، فضل بها

مشرق اندر هیکل سر البها شد یا بها

ناطق ذکر تو یونس وار اندر بطن حوت

غرقه در بحر غم بی منتها شد یا بها

بردل مجروح درویشان دوا شد یا بها

خاطرات نه ساله ص ۸۲

۲۹-مناجات حضرت بهاء الله

الها معبودا کریم رحیما

توئی آن سلطانی که سلاطین عالم نزد اسمی از اسمایت خاضع و خاشع . ای کریم کرمتم عالم را احاطه نموده و رحمتت سبقت گرفته . ترا قسم میدهم بکلمه علیا و اقتدار قلم اعلی که این عبد را مؤید فرمائی بر آنچه لایق ایام تو است . غریبی اراده وطن اعلی نموده و قاصدی قصد غایت قصوی کرده او را مدد فرما تا بر خدمتت قیام نماید و بانتشار او امر و احکامت مشغول گردد . ای کریم این فقیر را از بحر غنایت محروم منما و این مسکین را در ظل رحمتت مقررده که شاید از نفحات وحی تازه شود و بحیات ابدی فائز گردد . توئی قادر و توانا و توئی عالم و دانا . لا اله الا انت العلی الاعلی .

ادعیه محبوب ص ۳۲۵

۳۱- حکایت "به سلطان بگو که این ارض از ید تو خارج خواهد شد".

در ۱۲ اوت ۱۸۶۸ حضرت بهاء الله و عائله مبارکه سفر چهار روزه ای را به گالیبولی که اولین مرحله از تبعید نهائی بود شروع کردند. یک افسر ترک به همراه عده ای سرباز ایشان را همراهی می کردند... بالاخره حضرت بهاء الله و اصحاب ایشان روی دریا به گالیبولی رسیدند و سه شب را در آنجا گذراندند. این آخرین توقف آنها در ترکیه بود. حتی در این ساعات آخر حضرت بهاء الله به سلطان عبدالعزیز یک فرصت نهائی برای اظهار ندامت و انابه از اعمال گذشته اش عنایت فرمودند. آن حضرت توسط یک افسر ترک به نام عمر پیامی شفاهی برای سلطان فرستادند. حضرت بهاء الله از سلطان عبدالعزیز خواستند که به ایشان ده دقیقه مهلت مذاکره دهد تا طی آن سلطان هر امتحانی که می خواهد به عمل آورد بطوریکه شخصا بتواند در مورد حقانیت یا بطلان امر حضرت بهاء الله تصمیم بگیرد. به این درخواست توجهی نشد. هیچیک از اقدامات حضرت بهاء الله برای چنین مواجهه ای با سلاطین، وزرای آنها یا روحانیون هرگز پذیرفته نشد و عملی نگشت... بالاخره ساعتی فرا رسید که حضرت بهاء الله می بایست خاک اروپا را ترک گویند و سفر دریایی خود به ارض اقدس را شروع فرمایند. حسن افندی، افسری که از ادرنه ایشان را همراهی می کرد در این مقطع از سفر قصد ترک ایشان را نمود. حضرت بهاء الله این آخرین کلمات را خطاب به آن افسر ترک بیان فرمودند:

"به سلطان بگو که این ارض از ید تو خارج خواهد شد و امورش منقلب خواهد گردید"

... آقا رضا آن صحنه را برای نسلهای آینده ضبط کرده است:

"پس از این بیان حضرت بهاء الله فرمودند: این گفته من نیست این کلام خداست که به آنها خطاب می کند." در آن لحظات از لسان قدرت آیات به شدتی نازل که صوت مبارک در حجره پائین استماع می گردید و با چنان هیمنه و عظمتی ادا می شد که گوئی ارکان بیت به لرزه در می آمد

۳۲- آرامگاه حضرت بهاءالله: روضه مبارکه

در سپیده دم روز ۹ خرداد ۱۲۷۱ ه.ش. (۲۹ مه ۱۸۹۲ میلادی)، حضرت بهاءالله در سن ۷۵ سالگی، از این جهان چشم فرو بستند و سرانجام روح بلندشان از زندگی سراسر مشقت رهایی یافت. خبر درگذشت و تصمیم تدفین ایشان در محوطه قصر بهجی، مکانی که ۱۳ سال آخر زندگی خود را در آن گذرانده بودند، به سلطان عثمانی مخابره شد و مراسم خاکسپاری ایشان اندکی پس از غروب همان روز برگزار گردید.

از آن پس، آرامگاه حضرت بهاءالله به مکان ستایش و نیایش برای بهائیان عالم و به قبله‌ای که هر روز در نماز و مناجات به آن توجه می‌کنند، تبدیل شد.

امروز، این بنا شامل یک اتاق مرکزی نورانی است که سادگی و زیبایی چشم‌نوازی دارد. در میان این اتاق باغچه‌ای قرار دارد و دورتادور آن با اتاق‌های کوچک‌تری احاطه شده است. در گوشه‌ای از این اتاق مرکزی، عمارتی کوچک قرار دارد که پیکر حضرت بهاءالله را در خود جای داده است.

حضرت شوقی افندی، پسر نوه حضرت بهاءالله، در دوران قیادت‌شان به عنوان ولی امر بهائی، باغ‌های زیبایی حول این آرامگاه طراحی نمودند تا فضای شایسته‌ای پیرامون این نقطه مقدس فراهم آید. تصویری که حضرت شوقی افندی برای این مکان در نظر گرفتند، شکل دایره وسیعی است که در مرکز آن قصر و آرامگاه مقدس قرار دارد و هر ربع آن دایره به باغی با ترکیب و طرحی متفاوت اختصاص یافته است. ایشان پنج دروازه و نه گذرگاه در این باغ بنا کردند. سطح هر گذرگاه با شن‌های سفیدی از ساحل دریاچه طبریه و خرده‌سفال‌های شیروانی پوشانیده شده است. بعد از درگذشت حضرت شوقی افندی، طرح وسیع ایشان برای زیباسازی فضای پیرامون آرامگاه حضرت بهاءالله ادامه یافت.

امروز، باغبانی دقیق و هندسی این محل با ساختمان‌های تاریخی و عناصر طبیعی - از جمله یک درخت انجیر مصری صد ساله و بقایای یک درخت زیتون باستانی - در هم آمیخته و فضایی سراسر آرامش و صفا پدید می‌آورد؛ ملجأ و پناهگاهی حقیقی که بدون نیاز به دیوار و حصار، محیطی امن را برای هر کس که به آن قدم می‌نهد فراهم می‌کند.

الْتِنَاءَ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَ الْبَهَاءَ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَ سُلْطَانَ
الْبَقَاءِ وَ مَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ إِفْتِدَارُهُ وَ عَظَمَةُ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاؤُهُ وَ بِكَ
أَشْرَفَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ
حُكْمُ الْكَافِ وَ النَّوْنِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ وَ بُدِئَتِ الْمُمْكِنَاتُ وَ بُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ
الْمَعْبُودِ وَ بِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ
الْعُلْيَا وَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ
فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بَايَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ
تَلْقَاءَ عَرْشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى
وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتَدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْأَوْحِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ
مَكْتُوبًا فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنِ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدْبَنِي عَنْ نَفْسِي
وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيْكَ يَا
جَمَالَ اللَّهِ ثَنَاءَ اللَّهِ وَ ذِكْرَهُ وَ بَهَاءَ اللَّهِ وَ نُورَهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْأَبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي
عَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَعْلَالِ وَ مَرَّةً

كُنْتَ تَحْتَ سَيْوْفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمِ حَكِيمِ رُوحِي لِضُرْكَ الْفِدَاءِ وَ
نَفْسِي لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَ بِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا
لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ
الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ اغْصَانِهَا وَ أَفْنَانِهَا وَ أُصُولِهَا وَ
فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ
الْقَدِيرُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ